

تکلیف ما لا یتطاق

به مناسبت 27 آبان روز جهانی فلسفه

تکلیف ما لا یتطاق

محسن آزموده

سالها در میان بسیاری از کتابخوانها و اهل فرهنگ ما این تصور غالب بود که علت‌العلل مشکلات و مصایب ما فلسفه ندانی و فقدان یک تفکر فلسفی راست و درست است. این دیدگاه مخصوصاً از اوایل دهه 1370 در میان روشنفکران و نویسندگان بسیار طرفدار داشت. اقبال چشمگیر به ترجمه آثار فلسفی در بازار نشر و تغییر رشته بسیاری از جوانانی که ابتدا در رشته‌های فنی-مهندسی پذیرفته شده بودند، شاهدهی بر این ادعاست. از همان سالها، این نگرش از زبان بسیاری از تصمیم‌گیرندگان و منتقدان به گوش می‌رسید که یکی از علل اصلی -اگر نگوییم اصلی‌ترین علت- ناکامی برنامه‌های توسعه در ایران مدرن، سردمداری مهندسان در تصمیم‌گیری‌ها و بی‌ارج و قرب بودن علوم انسانی و در راس آن فلسفه است. برخی از اهل فلسفه که از قضا جایگاه و مقام بدی هم نداشتند، این طرف و آن طرف می‌نشستند و می‌گفتند: «فلسفه از نان شب هم واجب‌تر است» و هر چه ما می‌کشیم، به علت فقدان فیلسوف است. در میان اهالی علوم انسانی، اعم از جامعه‌شناسان و پژوهشگران علوم سیاسی و... هم کسی که فلسفه نمی‌دانست، اگر نگوییم بی‌سواد، لااقل «کم‌عمق» و «سطحی‌نگر» تلقی می‌شد و همه می‌خواستند در هر کاری ابتدا مبانی معرفتی آن کار را روشن کنند و به کلی‌گویی و حرف‌های صد من یک غاز روی می‌آوردند. این پناه بردن به حرف‌های انتزاعی مثلاً فلسفی و قلنبه سلنبه برای برخی اهل فلسفه، برج عاجی شیک و جذاب فراهم آورد که از فراز آن به تحقیر دیگران می‌پرداختند.

این اساتید معزز در همه محافل و مجالس همچون «اعیان ثابته» افلاطون بر صدر می‌نشستند و با حرف‌های بی‌سر و ته، به ظاهر «بنیادی‌ترین» و «اساسی‌ترین» انتقادهای مطرح می‌کردند، بی‌آنکه به صورت انضمامی و مشخص به کسی یا چیزی کار داشته باشند و جالب است

که در پایان این انتقادات «رادیکال» همه برای‌شان کف و سوت می‌زدند و بالا بالایشان می‌کردند. جالب است که هنوز هم پژواک این سخنان در بیانات و اظهارات شاگردانشان به گوش می‌رسد و هر ساله در مناسبت‌هایی مثل روز جهانی فلسفه، به تکرار همان حرف‌های قبلی می‌پردازند که ما هر چه می‌کشیم از فقدان فلسفه و تفکر صحیح است و... الخ. از سوی دیگر در همان سال‌ها، بسیاری از جوانان پرشور و هیجان و آرمانخواه هم با این تصور که علت ناکامی احزاب و گروه‌های سیاسی پیش و پس از انقلاب، ضعف و ناتوانی نظری است، به فلسفه‌ورزی روی آوردند و هر روز يك متفکر یا جریان فکری-فلسفی جدید را پیدا کردند و به ترجمه آثار آن یا بحث درباره‌اش پرداختند، با این تصور که به رادیکال‌ترین کنش‌ها و فعالیت‌های انقلابی مشغولند و در مسیر رهایی‌بخشی مشغول! از اوایل دهه 1390 به نظر می‌رسد که گوش کتابخوان‌ها و به طور کلی جامعه از این حرف‌های کلی و انتزاعی پر شده. آنها دریافته‌اند، از این کلی‌گویی‌های مجرد نتیجه‌ای حاصل نمی‌شود. طرفه آنکه برخی دانش‌آموختگان فلسفه و آشنایان با کانت و دکارت هم مصدرنشین شدند، اما نتیجه خاصی در بر نداشت. ضمن آنکه امروز در مقایسه با سی سال پیش شمار دانش‌آموختگان با سواد در حوزه فلسفه بسیار شده‌اند، اساتید، مترجمان و پژوهشگرانی که بعضاً به چند زبان مسلط هستند و می‌توانند در سطح قابل قبولی درباره کانت و هگل و نیچه و فوکو قلم‌فرسایی کنند، اما رهایی به آن معنایی که آن جوان‌ها می‌گفتند، حاصل نشد. امروز به خصوص برای نسل جوان روشن شده که دیگر نباید از فلسفه آن انتظارات خارق‌العاده و حیرت‌انگیز را داشت. اهل فلسفه حلال همه مشکلات نیستند و کلید همه در‌های بسته در دستان آنها نیست. فلسفه البته بسیار مهم است به ما خاطرنشان می‌کند که هیچ باور جزمی و نسنجیده‌ای را نپذیریم، برای هر ادعایی استدلال بخواهیم و بکوشیم مستدل سخن بگوییم. فلسفه پرسشگری و اندیشه انتقادی را می‌آموزد و به ما یاد می‌دهد که تنها به عقل اتکا کنیم و خردبنیاد باشیم. اینها پیشنهادات بسیار مهمی هستند و به هیچ عنوان نباید آنها را دست‌کم گرفت. اما این هم که همه امور را به فلسفه و فیلسوفان موکول کنیم، تحمیل تکلیف مالایطاق بر دوش فلسفه و فیلسوفان است. باید از فلسفه‌زدگی و اغراق در اهمیت آن پرهیز کرد، این نکته‌ای است که عقلانیت به عنوان اساس فلسفه و فلسفه‌ورزی به ما یاد می‌دهد.